

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بقاء بر تقلید میت

در سال گذشته در بحث اجتهاد و تقلید به اینجا رسیدیم که آیا تقلید ابتدایی از میت جایز است یا نه؟ که بحث مفصلی را در این زمینه داشتیم و تقریباً تمام اقوال و انظار را عنوان کردیم. دنباله آن بحث، این بحث معروف مطرح است که آیا بقاء بر تقلید میت جایز است یا خیر؟

حال اگر قائل شدیم به اینکه این بقاء جایز است، آیا بقاء مطلقاً جایز است یا اینکه قیودی دارد، از قبیل اینکه مقلد قبلاً به فتوای مجتهد عمل کرده باشد و همچنین ذاکر فتوای مجتهد باشد؟

کسانی که قائل اند که تقلید ابتدایی میت جایز است، تبعاً در این بحث باید به طریق اولی قائل شوند که بقاء بر تقلید هم جایز است و هیچ بحثی ندارد.

بحث روی این مبناست، که اگر کسی قائل شود که تقلید ابتدایی میت جایز نیست، که مشهور هم همین نظریه را دارند، بین این نظریه و بین جواز یا عدم جواز بقاء در تقلید ملازمه‌ای وجود ندارد، یعنی ممکن است کسی تقلید ابتدایی میت را جایز نداند، اما بقاء را جایز بداند، کما اینکه الان مشهور قریب به اتفاق فقهای عصر همین نظریه را دارند و ممکن است که کسی تقلید ابتدایی میت را جایز نداند، بقاء بر تقلید میت را هم جایز نداند.

لذا کسانی که قائل اند که تقلید ابتدایی میت جایز نیست، در اینجا بینشان نزاع واقع می‌شود، که آیا بقاء بر تقلید میت جایز است یا نه؟

ادله قائلین به جواز بقاء بر تقلید میت

در کلمات قائلین به جواز بقاء بر تقلید میت مجموعاً چهار دلیل اقامه شده، که باید اینها را یکی یکی بررسی و نتیجه‌گیری کنیم.

دلیل اول: استصحاب

اولین دلیل استصحاب است، که گفته‌اند: قول این مجتهد برای این مقلد، در زمانی که این مجتهد زنده بود و این مقلد هم از او تقلید می‌کرد، حجیت داشت، حال که مجتهد از دنیا رفته، شک می‌کنیم که آیا قول این مجتهد برای این شخص، که در زمان

حيات مجتهد مقلدش بوده حجيت دارد يا نه؟ حجيت آن را استصحاب مي‌کنيم.

تفاوت ما نحن فيه با تقليد ابتدائي از ميت

در اينجا بايد به اين نکته توجه کرد، که کثيري از بزرگاني که استصحاب را در تقليد ابتدائي ميت جاري نمي‌دانستند، در بقاء بر تقليد جاري مي‌دانند و اين نکته مهمي است، که بايد بدانيم که چرا و چه فارقي وجود دارد؟

قبلاً در بحث تقليد ابتدائي ميت گفتيم که: يکي از ادله کساني که مي‌گويند: تقليد ابتدائي ميت جايز است، استصحاب است، مثلاً قول شيخ طوسي(ره) در زمان خودش حجيت داشته، حال من که در زمان شيخ(ره) نبودم و مي‌خواهم از او تقليد کنم، شک مي‌کنم که آيا قول شيخ طوسي براي من حجيت دارد يا نه؟ بقاء حجيت را استصحاب مي‌کنم.

در مقابل کساني که گفته‌اند: تقليد ابتدائي ميت جايز نيست، بر اين استصحاب اشکالات عديده‌اي وارد کرده‌اند، که حدود پنج اشکال بود، که بحثش را در سال گذشته مفصل گفتيم و روي آن اشکالات عديده گفته‌اند: اين استصحاب درستي نيست. اما همين کساني که مخالف تقليد ابتدائي مي‌تند و گفته‌اند: استصحاب جريان ندارد، وقتي به مساله بقاء رسيده، گفته‌اند: در اينجا استصحاب جريان دارد. چرا در تقليد ابتدائي استصحاب را جاري نمي‌دانند، اما در بقاء بر تقليد جاري مي‌دانند؟

فرقش اين است که در بقاء بر تقليد، مکلف در زمان مجتهد حضور دارد، مثلاً زيد در زمان امام(رضوان الله عليه) کان حياً بالغاً و مقلداً للامام(ره)، اما الان که ايشان از دنيا رفته، زيد براي خودش استصحاب کرده، مي‌گويد: قول ايشان قبلاً که زنده بود، براي من حجيت داشت، الان شک مي‌کنم که آيا حجيتش نسبت به من از بين رفته يا نه؟ بقاء حجيت را استصحاب مي‌کند.

اما اگر کسي در زمان امام(ره) يا اصلاً نبوده، يا بوده اما بالغ نبوده و يا بالغ هم بوده، اما مقلد ايشان نبوده، چنين قضيه متيقنه‌اي در تقليد ابتدائي وجود ندارد، چون در تقليد ابتدائي نسبت به شخصي که مي‌خواهد تقليد کند، قضيه متيقنه نداريم، اما در بقاء نسبت به اين شخصي که مي‌خواهد باقي بماند، قضيه متيقنه داريم، لذا رکن استصحاب محقق است و استصحاب مي‌کنيم.

سه احتمال در مستصحب

بحث دوم اين است که مستصحب را چه چيزي مي‌خواهيم قرار دهيم؟ که در اينجا ابتداءً سه احتمال وجود دارد؛ احتمال اول اين است که مستصحب را حکم وضعي حجيت قرار دهيم، حجيت هم مثل شرطيت، مانعيت، سببيت و صحت، که از احکام وضعيه‌اند، از احکام وضعيه است، که در اينجا آن را مستصحب قرار داده و استصحاب مي‌کنيم.

احتمال دوم اين است که حکم واقعي را که فتوای مجتهد طريق براي آن است، مستصحب قرار دهيم.

احتمال سوم هم اين است که همان حکم ظاهري را که مجتهد بر طبق آن فتوا داده، مستصحب قرار دهيم.

استصحاب حکم ظاهري

اول از حکم ظاهري شروع مي‌کنيم، مثلاً زيد مقلد مرجعي بوده، که در زمان حياتش طبق روايتي فتوا داده به اينکه نماز جمعه در

زمان غیبت واجب عینی است، که این حکم ظاهری می‌شود، یعنی وجوب صلاة جمعه حکم ظاهری می‌شود.

البته بنا بر این نظریه مشهور، که در کفایه ملاحظه فرمودید که مشهور قائل‌اند که امارات مثل خبر واحد و غیره متضمن جعل يك حکم مماثلند، یعنی خود این اماره، حکمی را که اسمش را هم حکم مماثل می‌گذارند، یعنی مماثل با حکم واقعی، جعل می‌کند. لذا وقتی مجتهد بر طبق این خبر واحد فتوا داد، نتیجه این می‌شود که نماز جمعه، به يك حکم ظاهری واجب می‌شود.

حال که مرجع تقلید مقلد از دنیا رفته، بگوید: دو سال پیش نماز جمعه بر من به عنوان حکم ظاهری واجب بوده، الان در بقاء این حکم ظاهری شك می‌کنم، سوال این است که آیا مقلد در اینجا می‌تواند این حکم ظاهری را استصحاب کرده بگوید: نماز جمعه در زمان حیات مرجع تقلید بر من به عنوان یک حکم ظاهری واجب بود، الان هم وجوب نماز جمعه را استصحاب می‌کنم.

نقد و بررسی استصحاب حکم ظاهری

این استصحاب، استصحاب باطلائی است و وجه بطلانش هم این است که در این استصحاب، یقین سابق نداریم. بله در زمان حیات مجتهد که گفت: نماز جمعه واجب است، یقین تعبیدی پیدا کردید، که اسمش را هم عمل به فتوای مجتهد می‌گذاریم و در استصحاب هم فرقی نمی‌کند که یقین، یقین وجدانی باشد یا یقین تعبیدی، مثلاً اگر ببینید که این فرش خونی شده، یقین وجدانی به نجاست این فرش پیدا می‌کنید، بعد چند روز شك می‌کنید که آیا آن نجاست باقی است یا نه؟ استصحاب نجاست می‌کنید.

همچنین اگر دو نفر شهادت دادند که این فرش نجس است و بینه قائم شد، در اینجا اصطلاحاً نسبت به نجاست یقین تعبیدی پیدا می‌کنید، یعنی شارع ما را متعبد می‌کند، که بینه را در حکم علم و یقین بدان، حال بعد از چند روز شك می‌کنید که آیا این فرش نجس است یا نه؟ استصحاب نجاست جاری می‌کنید.

در جریان استصحاب در اینجا، به يك قضیه متیقنه و یقین سابق نیاز دارید، اما فرقی نمی‌کند که این یقین، یقین وجدانی باشد یا یقین تعبیدی.

در ما نحن فیه هم می‌گوییم: در زمان حیات مجتهد زید، فتوا داده بود به اینکه نماز جمعه در زمان غیبت واجب است، فتوای مجتهد هم مثل بینه حجیت دارد، لذا با فتوای مجتهد یقین تعبیدی به وجوب نماز جمعه در زمان غیبت پیدا می‌کنید و حال که مجتهد از دنیا رفته، شك می‌کنید که آیا وجوب نماز جمعه باقی است یا نه؟ وجوب نماز جمعه را استصحاب می‌کنید.

اما این بیان درستی برای اینکه مستصحاب را يك حکم ظاهری قرار دهیم نیست، برای اینکه در اینجا یقین تعبیدی نداریم، بلکه اصلاً شك داریم که آیا حجیت فتوای مجتهد فقط مقید به حال حیات است یا مطلق است؟

فرقی بین ما نحن فیه و مورد بینه در این است که حجیت بینه مطلق است و وقتی قائم شد بر اینکه این فرش نجس است، ده روز دیگر هم که گذشت، حجیتش محفوظ است، منتها شك می‌کنیم که آیا نجاست از بین رفت یا نه؟ بقاء نجاست را استصحاب می‌کنیم. در همان جا هم اگر بینه بر امری قائم شد، که نمی‌دانیم این حجیت بینه مثلاً به يك قیدی منوط بوده یا مطلق است؟ در این صورت دیگر یقین سابق نداریم و نمی‌توانیم استصحاب کنیم. بله می‌توانیم بگوییم: ادله بینه اطلاق دارد، اما نمی‌شود استصحاب کرد.

پس برای حکم ظاهری، یعنی وجوب نماز جمعه در زمان غیبت، استصحاب جریان ندارد، برای اینکه یقین تعبیدی نداریم. وقتی هم که شك می‌کنیم، با وجود این شك دیگر یقین تعبیدی نداریم.

استصحاب حکم واقعي

حکم واقعي يعني آن حکمي که فتوای مجتهد، طریق برای آن حکم بوده، که بگوییم: در زمانی که مجتهد فتوا داده، آن حکم واقعي بر مقلد ثابت بوده، الان که مجتهد از دنیا رفت، شك مي‌کنیم که آیا آن حکم واقعي ثابت است یا نه؟ ثبوت آن حکم واقعي را استصحاب مي‌کنیم.

مي‌گوییم: در زمان مجتهد، آیا حکم واقعي بر ذمه شما آمد یا نه؟ الان هم مي‌خواهیم بگوییم: همان حکم باقي است.

نقد و بررسی استصحاب حکم واقعي

اشکالش این است که نسبت به حکم واقعي اصلاً یقین وجدانی هم نداریم، وقتی که مجتهد فتوا مي‌دهد، حتي در زمان حیات مجتهد هم، نسبت به حکم واقعي یقین وجدانی نداریم، اصلاً چطور یقین پیدا کنیم؟ به چه یقین پیدا کنیم؟ اصلاً نمي‌دانیم که این حکم، حکم واقعي هست یا نه، ممکن است که این وجوب نماز جمعه، مطابق با واقع باشد و ممکن است هم که مطابق با واقع نباشد. لذا یقین وجدانی نداریم.

اما اگر بگویید: یقین تعبدي داریم، یقین تعبدي مساله را به حکم ظاهري تبدیل مي‌کند، پس نسبت به حکم واقعي هم نمي‌توانیم استصحاب کنیم.

استصحاب طریقت و حجیت

تنها چیزی که باقي مي‌ماند، این است که مستصحب را طریقت و حجیت قرار دهیم، آن هم حجیت فعلیه نه انشائی، يعني بگوییم: زید که در زمان حیات مجتهدش بالغ، عاقل و مقلد بوده، فتوای مجتهد کان حجتاً علیه، آن هم حجیت فعلیه و نه حجیت تعلیقي، یا انشائی که اعتباری ندارد، حال شك مي‌کنیم که آیا با عروض موت برای مجتهد، حجیت فعلیه‌اش برای این شخص از بین مي‌رود یا نه؟ بقاء حجیت فعلیه را استصحاب مي‌کنیم.

اشکال مبنایی مرحوم آقای خوئی (قدس سره)

عرض کردیم که کسانی که در بحث تقلید ابتدایی میت، استصحاب را جاری نمي‌دانند، اما در اینجا تصریح کردیم که استصحاب را جاری مي‌دانند، ولی نکته‌ای که در اینجا وجود دارد این است که این استصحاب، مبتنی بر این مبنای مشهور است که گفته‌اند: استصحاب در احکام شرعی، چه احکام تکلیفی و چه احکام وضعی جریان دارد، اما بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای خوئی (قدس سره) فرموده‌اند: به نظر ما اصلاً استصحاب در احکام شرعی جریان ندارد و ایشان به طور کلی جریان استصحاب و حجیت آن را در احکام منکرند، لذا در اینجا هم از این جهت، فرموده‌اند: استصحاب جریان ندارد.

اما به نظر مي‌رسد که یکی از اشکالاتی که در بحث تقلید ابتدایی میت بود، در اینجا هم وجود دارد، که این اشکال را در بحث‌های قبل عرض کردیم، ولو عده‌ای در مقام جواب برآمده‌اند، اما قابل جواب نیست و آن اشکالی است که مرحوم آخوند(ره) در کفایه دارد و فرموده: اگر احتمال دادیم که حجیت فتوا، متقوم به رای و کلام مجتهد باشد و بعد از آن که مجتهد مي‌میرد، به جمیع شئونش منعدم مي‌شود و از بین مي‌رود، عرفاً دیگر موضوعی برای این استصحاب باقي نیست.

بله عقلاً نفس ناطقه‌اش باقي است، اما در استصحاب بقاء موضوع را به نحو عرفی مي‌خواهیم و عرف هم مي‌گوید: موضوع

حجیت قول مجتهد است که با موت، قولش هم از بین می‌رود و منعدم می‌شود، لذا دیگر عرفاً موضوع این استصحاب باقی نیست، ولو عقلاً باقی است.

عقل می‌گوید: چرا رأیش از بین می‌رود؟ در حالی که نفس ناطقه‌اش هست، اگرچه جسمش از بین می‌رود، اما جان و روحش که باقی است و این قول هم از نفس ناطقه‌اش است، اما این دید عقلی است، ولی از دید عرفی موضوع حجیت قول مجتهد است که با انعدام مجتهد از بین می‌رود، لذا عرفاً موضوع استصحاب باقی نیست.

به نظر ما این اشکال به عینه در اینجا هم جریان دارد، یعنی کسی که می‌خواهد بقاء حجیت فعلیه را استصحاب کند، موضوع حجیت فعلیه قول مجتهد است و بعد از آن که مجتهد از دنیا رفت، قولی برای او نیست.

بنابراین به نظر می‌رسد که همان طور که گفتیم: استصحاب در بحث تقلید ابتدایی جریان ندارد، به این نتیجه می‌رسیم که در بحث بقاء هم، بنا بر همین اشکالی که مرحوم آخوند(ره) بیان فرموده، استصحاب جریان ندارد و نمی‌توانیم با استصحاب بگوییم که: بقاء بر تقلید میت جایز است، اما ادله منحصر به استصحاب نیست و سه دلیل دیگر هم وجود دارد، که پیش مطالعه بفرمایید، تا ان شاء الله شنبه عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين